

نگاهی به کتاب «تحول در ریاضیات، لازمه تحول در علوم انسانی» اثر استاد سیدمرتضی حسینی الهاشمی

نقد لوازم یک تحول لازم



محسن سلگی

دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی

معرفی کتاب

سیدمرتضی حسینی هاشمی به تازگی کتابی تحت عنوان «تحول در ریاضیات، لازمه تحول در علوم انسانی: بررسی امکان و ضرورت تأسیس ریاضیات اسلامی» نگاشته و به چاپ رسانده است. این کتاب حاوی نکات چالشی وبحث برانگیزی است و نقدآن می‌تواند مفید و آغاز بحث دامنه‌دار باشد. بخش اعظم کتاب، مقایسه ریاضیات قدیم و جدید و نشان دادن ضعف دوسوی مقایسه است.

هم‌سنجی ریاضیات قدیم و جدید

ریاضیات قدیم در «حساب» به کمّ منفصل می‌پردازد و ضرب و تقسیم و جمع و تفریق، تفاوتی نمی‌کند که بر سر انسان عمل کنند یا اشیا و از این جهت آن را یکسان انگار یا هم‌دید (Synoptic) نیز نامیده‌اند، اما در ریاضیات جدید با توجه به نوع عوامل، نوع محاسبه تغییر می‌یابد. در هندسه قدیم -که از کمّ متصل سخن می‌گفت- بدیهی بود که کوتاه‌ترین فاصله میان دو نقطه، خط راست باشد یا دو ضلع مثلث حتماً از ضلع سوم بزرگ‌تر. براساس این ریاضی امکان ساخت تکنولوژی‌هایی مانند ماهواره و هواپیما وجود ندارد. چراکه عوامل را یکسان فرض می‌کند و عمل محاسبه هم به‌طور یکسان انجام می‌شود. جمع -در ریاضیات قدیم- تنها در جایی کاربرد دارد که متغیر، اسکالر باشد؛ به این معنا که صرفاً مقدار داشته باشد و حرکتی در آن نباشد. از آنجا که ماهواره و هواپیما حرکت دارد و راستا و جهت در آن اهمیت دارد، باید از ریاضیات برداری بهره گرفت (حسینی هاشمی: ۵۹و۵۸). در ریاضی برداری ابتدا باید نخست مقدار بردار اول را ضرب در کسینوس زاویه آن کرده و سپس مقدار بردار دوم را ضرب در کسینوس زاویه آن کرد و بعد از این دو عمل، آنها را جمع بست. بر این اساس اگر اضلاع یک مثلث متساوی الاضلاع را به‌صورت بردار درنظر بگیریم، طول بردار AC برابر با مجموع دو بردار AB و BC خواهد بود. بر اساس ریاضیات برداری و هندسه تحلیلی است که طراحی تکنولوژی ممکن می‌شود. (همان: ۶۱و ۶۰)

مفاهیم پایه ریاضیات قدیم

دکارت در واحد توپخانه نیروی دریایی هلند قصد داشت توپ را برای اهداف متحرک تجهیز و توانمند کند. اما ابتدا موفق به این کار نشد. او در ادامه متوجه شد بر مبنای ریاضیات آن زمان، نمی‌توان این را تحقق بخشید و فیزیک نیز نیاز محاسبه سرعت لحظه‌ای را ندارد و این به‌سبب قصور ریاضی و در اختیار قرار ندان قواعد لازم برای این امر است. برای همین، دکارت کوشید مماس بر منحنی در نقطه دلخواه را بدست آورد، اما این امکان در ریاضی وجود نداشت و بدان سبب بود که در ریاضیات قدیم معادله خط وجود نداشت تا بتوان نقطه دلخواه X را برای آن درنظر گرفت. در ریاضیات قدیم، خط، یعنی پیشرفت نقطه در صفحه، و نقطه، به‌عنوان مفهومی پایه، در این دستگاه تعریف نشده بود. به‌تبع این، خط، به‌عنوان پیشرفت نقطه، نیز تعریف نشده محسوب می‌شد.

بر این اساس، در این دستگاه، نقطه، مفهومی عدمی بود که نه طول داشت، نه ارتفاع و نه عرض.

دکارت ریشه این باور را مبنای فلسفی ریاضی قدیم دانست؛ مبنایی که ذات گرایانه است. اصالت ذات به این معنا که خود اشیا و ذات اجسام محل توجه بوده است. اقلیدس نیز به ذات توجه داشت و ذات نقطه برایش مهم نبود، اما برای دکارت که می‌خواست حرکت را بفهمد، ربط و نسبیت نقطه با سایر نقاط اهمیت داشت. اینجا دیگر نه «ذات»، که «ربط و نسبیت» اصالت می‌یابد. (همان: ۱۰۱و ۱۰۰) در واقع دکارت اشیای هندسی را نیز نه بر اساس هویت که بر اساس اختلاف و تفاوت آنها از یکدیگر توضیح داد و از همین‌رو توانست اشیای هندسی را در معادلات ادغام سازد. (همان: ۱۰۱) بر همین مبنا بود که دکارت صفحه جدیدی با عنوان دستگاه مختصات دکارتی با صفحه کارتزین را ایجاد کرد. (همان: ۱۰۳و ۱۰۴) در این صفحه بود که نقطه نیز طول و عرض و ارتفاع یافت. (همان: ۱۰۴) بدین‌سان نقطه از یک مفهوم عدمی به مفهومی وجودی بدل شد. (همان: ۱۰۵) در ریاضیات قدیم برخی از مؤلفه‌های اصلی از این قرار است:
۱. مبنا: اصالت ذات
۲. روش: تجرید و انتزاع
۳. ارائه شیوه محاسبات جسم
۴. سؤال اصلی: چه مقدار است؟
۵. فضا: عالم ذهن
۶. ابعاد: بعد مکانی
۷. مفهوم پایه: نقطه عدمی
۸. حکم: تساوی یا عدم تساوی
۹. نتیجه: یک عدد. (همان: ۱۰۶) در مقابل و متناظر با ترتیب فوق، مؤلفه‌های ریاضیات جدید چنین است:

۱. اصالت ربط
۲. ترکیب و مجموعه‌نگری
۳. ارائه شیوه محاسبه جسم متحرک
۴. چگونگی تغییر مقداری جسم متحرک
۵. فضا: عالم ماده،
۶. ابعاد: بعد مکانی در زمان
۷. مفهوم پایه: نقطه وجودی
۸. حکم: تعلق یا عدم تعلق،
۹. نتیجه: مجموعه جواب.

اجمالی در موضوع و مسأله کتاب

کتاب مسأله و ایده خود را بر این اساس صورت‌بندی می‌کند که ریاضیات قدیم عاجز از توضیح حرکت بوده است و ریاضیات کارتزین با دکارتی نیز ناتوان از توضیح انسان به منزله متحرک مختار می‌باشد. او پس از ذکر این واقعیت که دکارت برای جریان نارسایی ریاضیات قدیم، لوازم حرکت مانند راستا و جهت را از فیزیک وام گرفت، می‌گوید که برای جریان «جبری بودن ریاضیات

دکارتی» هم نیاز به تحول داریم. وجه مشترک ریاضیات قدیم و جدید در جبری بودن آنهاست پس یک ریاضیات جدید که بتواند اختیار را توضیح دهد، ضروری است. به‌نظر او، خطای پیش‌بینی‌های کارشناسی‌شده با اعمال دقت حداکثری توسط اندیشکده‌ها، به‌دلیل مختار بودن و محاسبه‌ناپذیری انسان است. درعین‌حال او از یک ریاضیات جدید به‌منظور محاسبه‌پذیری رفتار انسان بدون تحمیل جبر بر آن سخن به‌میان می‌آورد. شایان ذکر است که پیش‌تر در دنیا مباحثی نظیر ربط ایمان و ریاضیات جدید، نقد کمی‌گرایی ریاضیاتی و... مطرح شده است، اما حسینی هاشمی این مباحث را به‌طور منقح به دین ربط داده و صورت‌بندی کرده است. اگرچه او کوشیده تالان و سازگاری محاسبه کمی و اختیار را نشان دهد، اما از کمی‌گرایی برکنار نمانده است. او اختیار را متمایز از آزادی و انسان مختار را برتر از انسان آزاد می‌داند؛ بنابراین استدلال‌های او، انسان آزاد مستلزم توفیض و عملاً ناممکن است. همچنین کتاب نظریه انتخاب بهینه (انتخاب عقلایی یا انسان اقتصادی) را نیز مورد نقد قرار داده و بر آن است که این نظریه انسان را بدل به ماشین می‌کند.

اهمیت موضوع

حکومت در دوره مدرن برخلاف دوران سنت نمی‌تواند بی‌نیاز از علوم انسانی‌باشد و برای مدیریت جمعیت و تحصیل اهداف، چارچ از برنامه‌ریزی است. برای برنامه‌ریزی و مدیریت نیاز به محاسبه است تا پدیده‌ها کنترل و پیش‌بینی توانند شد. محاسبه ریاضیات گریزناپذیر است درعین‌حال از ضرورت محاسبه در علوم اجتماعی نمی‌توان نتیجه گرفت که رفتار انسان را باید به محاسبه‌ای دقیق و حتی خطاناپذیر درآورد. ریاضیات جدید به‌تبع آن علوم انسانی (که مقوله‌ای جدید است) نمی‌تواند انسان مختار را توضیح دهد و حسینی‌هاشمی است که از یک ریاضیات جدید با ریاضیات اختیار سخن به میان می‌آورد؛ «ریاضیات اختیار» که هنوز تحقق نیافته است. البته در صورت تحقق این ریاضیات، می‌توان گفت اختیار انسان -علاوه بر آزادی او- مخدوش شده و حکومت‌های مدرن و مجهز به تکنولوژی‌های پیشرفته، بیش از پیش انسان و حریم خصوصی او را مدیریت و تحدید کرده و توان قالب‌دهی و جهت‌دهی او را به‌نجوی زاید‌الوصف به‌دست آورند. از این جهت می‌توان گفت پروژه‌ای که حسینی‌هاشمی در پی آن است، تکمیل مقاصدی است که امروز دولت‌های مدرن از قبل علوم شناختی به‌دنبال آتند.

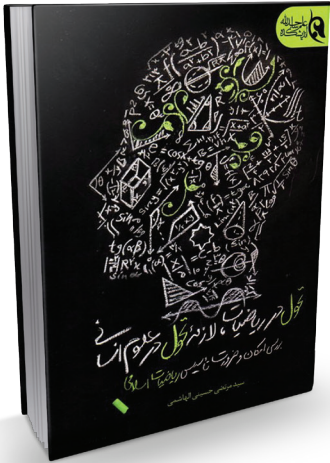
ماندن در الگوی درختی

حسینی هاشمی معتقد است لزوماً و مقدماً باید ریاضیات متناسب با اسلامی‌سازی علوم انسانی شکل بگیرد تا پیشرفت واقعی و کمی‌ حادث شود. (حسینی‌هاشمی: ۱۹۱و ۱۹۰). البته به‌درستی متذکر می‌شود که پیشرفت تمدنی صرفاً با فلسفه و نظرورزی رخ نمی‌دهد.

تردیدی نیست که برای پیشرفت، بُعد کمی هم مهم است اما از لزوم توجه به کمیت، نمی‌توان ریاضیات متمایز و پیشرفته‌تر از ریاضیات دکارتی را نتیجه گرفت و یا ضروری دانست. می‌توان بر مبنای ریاضیات جدید به پیشرفت تکنولوژیک رسید؛ چنان‌که سایر کشورها توانسته‌اند، اما باید در به‌کارگیری ریاضیات جدید در علوم انسانی احتیاط کرد. همچنین می‌توان در تولید نظریات کیفی، نظریه‌هایی از نقد ریاضی جدید تولید کرد اما درعین‌حال پیشرفت ظاهری و کالبدی -نه پیشرفت فرهنگی و انسانی- را با همین ریاضیات دکارتی پیش ی‌رد. ضمن آنکه این ریاضیات با توجه به ربطی بودنش، ظرفیت‌های مناسبی برای نظام‌سازی دارد گرچه تبعیت از ریاضیات دکارتی -خصوصاً مبنای فلسفه دکارت- در نظام‌سازی اجتماعی و سیاسی، ملازم با نفی آزادی سوره خواهد بود.

افزون بر اینها، حسینی‌هاشمی گرفتار ماشینیسیم تکاملی و یا در بهترین حالت گرفتار ارگانیسیم تکاملی است. در حالت اول،

ریاضیات اسلامی را قطعه‌ای -به تعبیر او حلقه مفقوده مغفوله- می‌داند که بدون آن، علوم انسانی اسلامی محقق نخواهد شد و به این ترتیب می‌توان او را قائل به ارگانیسیم تکاملی دانست؛ توگویی علوم انسانی درختی است که ریشه آن ریاضیات است و بدون این ریشه، درخت علوم خواهد مرد. آنجا که وی معتقد است فقدان ریاضیات متناسب با علوم انسانی موجب ناکارآمدی آن علوم برای اداره جامعه شده است نیز ناظر به ماشینیسیم تواند بود. (همان: ۱۸۸) او طی قضیه‌ای شرطی می‌گوید تا ریاضیات متناسب با علوم انسانی اسلامی تولید نشود، این علوم شکل نخواهند گرفت. (همان: ۱۸۹) این نگاه، نگاهی علّی و گرفتار موجبیت و کمیت است و کمیت را در یک سلسله مراتب و الگوریتم ریاضی وار قرار می‌دهد و به‌این ترتیب دچار نقصان‌هایی است که خود منتقد آنهاست. به‌علاوه درست است که علوم جزایی مجزا نیستند، اما ربط آنها، ربط علّی نیست. هاشمی خود هر سیستمی را جبری می‌داند البته کافی است تا به مؤسس نظریه سیستم‌ها در علوم اجتماعی، یعنی تالکوت پارسونز توجه کنیم که درعین آنکه طرفدار نظریه سیستمی بود، اس‌ان را ملازم با جبرگرایی نمی‌دانست و حتی از در مخالفت و نفی جبرگرایی درآمد. اگرچه پارسونز اصالت را به سیستم می‌داد نه فرد، اما از اراده دفاع می‌کرد و بی‌آنکه در ورطه سوبژکتیویسم دکارتی -کانتی و حتی انسان گرایی منهای سولیپسیسیسم سارتر بیفتد، برای کشش انسان، فرصت انتخاب قائل بود. با وجود این، نظریه سیستمی پارسونز از آنجایی که گرایش به تعادل و ثبات دارد، با اتهام محافظه کاری مواجه است، اما از دیگر سو، او سیستم را موقتی و فاقد نظم می‌دانست و از این حیث میان سیستم‌های انسانی و سیستم‌های مکانیکی و طبیعی تمایز قائل بود. همچنین او سیستم‌ها با نظام‌ها را صرفاً ابزاری مفهومی برای فهم واقعیت اجتماعی می‌دانست نه مقولاتی واقعی. پیشرفت اسلامی، در پی انسانی کردن علوم طبیعی و سایر علوم یا برتری علوم انسانی است نه این که علوم انسانی ذیل و آن بر مبنای علوم تجربی و یا ریاضی قرار گیرد.



تقلیل گرایی (ساده‌نگاری)، اراده گرایی و تمامیت خواهی
حسینی هاشمی می‌نویسد: «قطعه‌ای وجود دارد که نه‌تنها در مورد آن کاری انجام نشده است، بلکه تاکنون توجهی هم به آن نشده است. ما این حلقه را، حلقه مفقوده مغفوله می‌نامیم و معتقدیم اگر تمام قطعات و حلقه‌های مورد نیاز برای تولید علوم انسانی اسلامی صورت پذیرد، اما این حلقه مفقوده مغفوله تأمین نگردد، باز نسخه عملی روی میز کارشناس، یا نسخه غربی خواهد بود یا نسخه شرقی. لذا این امکان وجود دارد که حجم قابل توجهی از علوم انسانی اسلامی تولید شده باشد، اما اداره جامعه اسلامی -به‌دلیل فقدان آن حلقه مفقوده مغفوله- با نسخه‌های غربی و شرقی صورت پذیرد؛ و در نتیجه اهداف اسلامی تحقق نخواهد یافت، بلکه در مقابل، اهداف غیراسلامی یا ضداسلامی در

جامعه اسلامی تحقق عینی خواهند یافت... (حسینی هاشمی، ۱۳۹۷: ۱۲و ۱۱).

حسینی خود را منتقد تمامیت گرایی و انحصارگرایی ماده‌گرایان معرفی می‌کند و تمامیت گرایی علم را از زبان مک‌اینتایر و فقدان ریشه، حذف مشیت الهی در علم را از زبان ویلیام آستین بیان می‌کند. (همان: ۲۸) این درحالی است که خود او قصد دارد با مبنا قراردادن یک ریاضیات جدید، تمامی شئونات و مظاهر انسانی از جمله اختیار او را محاسبه‌پذیر کند و این می‌تواند اتهام جدی فراگیرگرایی را متوجه او سازد. اگرچه نگاه او مانند عینیت گرایی رایج، یک‌سویه نیست، اما بعضاً همان راه عینیت‌گرایان را طی می‌کند. برای نمونه، او از زبان پاسکال ابتر می‌گوید که بر مبنای آرای وبر، دورکیم و زمیل، علوم اجتماعی عینی هستند. (همان: ۲۳) اصرار بر عینی‌گرایی متفاوت از انگیزه درستی است که حسینی برای نگارش کتاب مذکور عنوان می‌کند؛ او اذعان می‌دارد که «عدم اجرابی شدن نسخه‌های علوم انسانی در عینیت» را نقطه‌ای معرفی کند که بر آن متمرکز شده است (همان: ۱۵). وی سامانه‌های اجتماعی را همچون یک فضاپیما دانسته که در مراحل بعدرفع نقص می‌شود. این مدعای او شاید مضمّن نوعی کمی‌گرایی نباشد، اما با کمی‌گرایی سازگار است.

یک تناقض انعکاسی یا آینده‌ای

حسینی هاشمی معتقد است که خطاپذیری علوم انسانی در غرب و فراتر از این، عدم عینیت آنها و چالش‌های متعددی که با آن مواجه است، در وهله نخست ناشی از مشکلات درونی خود آن دانش‌هاست، نه متخصصان و کارشناسان و دانشمندان. وی این پرسش را مطرح می‌کند که چرا مدام در علوم اجتماعی و تبیین‌ها و پیش‌بینی‌های آن خطا رخ می‌دهد؟ این واقعیت را دلیلی بر آن می‌داند که اولاً مشکل از خود علوم انسانی است و در وهله بعد از به‌کارگیرندگان آن. (همان: ۲۷) او در ادامه استدلال می‌کند که مشکلات مننی یک آموزه، مهم‌تر از مشکلات رفتاری قائلان به آن است، نه اینکه مشکلات رفتاری و بیشنی افراد سبب مشکلات در یک آموزه شود. وی این دیدگاه را که لحاظ نکردن همه متغیرها و مولفه‌ها در تحلیل اجتماعی سبب خطای آن می‌شود، ناکامل می‌داند و عامل ریشه‌ای‌تر را محاسبه‌ناپذیری رفتار انسان -تا زمان حاضر- به‌عنوان مشکل ذاتی علوم انسانی رایج معرفی می‌کند. (همان: ۲۸و ۲۷)

حال اگر همین ادعا را در -ساره دین موردتامل قرار دهیم، برخی منتقدان نظام‌سازی دینی در عالم سیاست و اجتماع می‌گویند مشکل اساسی نه از مجریان اسلام که از خود اسلام است. برخی هم هر دو عامل را دارای اشکال مبنایی می‌دانند. برخی هم فراسوی این دو نگاه ایستاده و معتقدند که هر اندیشه و ایده‌ای همان است که در تاریخ محقق شده است. یعنی توانایی‌ها و امکانات یک ایده همان چیزی است که در بستر تاریخ تحقق یافته است. براین اساس، برخلاف عقیده جامعه‌شناسانی مانند حسن محدثی، معتقدند با اسلام ذاتی و اسلام تاریخی مواجه نیستیم، بلکه اسلام یک‌سر و تماماً تاریخی است.

فلسفه کم‌رنج

در کتاب مذکور از زبان دیوید رابینسون در کتاب «علوم انسانی و عینیت» گفته شده که «حکومت مدرن بر پایه علم است.» (همان: ۲۱) همچنین می‌خوانیم که «غیرممکن است بتوان بدون علم، حکومت کرد.» (همان) با وجود آنکه حسینی از ابتدای سیاست بر علم -در ادامه علوم انسانی- سخن می‌گوید اما از آنجا که اولاً مصرحاً سخنی از فلسفه به میان نمی‌آورد و ثانیاً بر علوم انسانی متکفل برنامه‌ریزی و پیش‌بینی و کنترل -مانند جامعه‌شناسی که به‌آمار و محاسبه هم اتکا دارند- سخن می‌گوید (همان)، به‌نظر می‌رسد او در طرح اراده گرایانه خود برای تولید ریاضیات اسلامی و علوم انسانی اسلامی، فلسفه را چندان واجد اهمیت به‌حساب نیاورده باشد.

دیگر اینکه او از همان ابتدا متوجه کمیت شده است و نظریه او -از آنجا که حتی فراتر از دانش موجود علوم انسانی مدعی کنترل و پیش‌بینی و محاسبه رفتار انسان و حتی محاسبه اختیار اوست، بیش از این دانش- مطنون به تمامیت‌خواهی و نفی آزادی است. اگرچه او از اختیار -ضمن ارائه تعریفی متمایز با آزادی از آن- دفاع می‌کند. از نشانه‌های علاقه مفرط او به کمیت، تقلیل کم‌گرایانه او در تعریف علوم انسانی است: «علوم انسانی برای ایجاد تغییر در عالم خارج نیاز به ارائه معادلات کاربردی دارد. هر نسخه‌ای که برای ایجاد تغییر در عالم خارج ارائه می‌شود علاوه‌بر ذکر متغیرها و عوامل مؤثر در موضوع، باید اولاً به ذکر نسبیت میان عوامل و ثانیاً بیان روابط میان عوامل بپردازد. نیگارد و ونمیکر در مقاله «گذار اندام‌وار» این گونه بیان می‌کنند که: «نوشتن معادلات یا درنظر گرفتن تناسب میان عوامل ممکن می‌شود.» آنچه علوم انسانی را در آستانه تحقق عینی قرار می‌دهد، ذکر نسبیت و روابط میان عوامل و متغیرهاست.» (همان: ۳۷) این درحالی است که کاربردی بودن و تحقق در واقعیت را نمی‌توان به‌نگاه متغیرمدار و علی فرو کاستست. به‌نظر می‌رسد این قبیل نگاه‌ها همچنان توالی و توابع پوزیتیویسم هستند. برای مثال، مکاتب تفسیری، انتقادی، پست‌مدرن، فمینیستی و چپ‌نو هم اندیشه‌هایی بیان کرده‌اند که بعضاً در عالم واقعی و حتی جنبش‌هایی -مانند جنبش دانشجویی می ۶۸ میلادی- اثرگذار بوده است. البته حسینی تعدیلی نیز در کار آورده است؛ آنجا که اذعان می‌دارد نگاه کم‌مدار صرف نمی‌تواند واقعیت را به‌درستی فهم کند و تغییر دهد، چرا که در عالم خارج هیچ کمی بدون کیف نیست و هیچ کیفی هم بدون کم. (همان) درعین حال حسینی معتقد است هیچ تغییر کیفی بدون تغییر کمی امکان‌پذیر نیست اما در ادامه کیف را با صورت خلط می‌کند. این خلط در مثال او از یک ترکیب ثابت برای پخت شیرینی و بیسکویت رخ می‌نمایاند. از ترکیب آرد و روغن و آب و شکر ممکن است فرد به‌جای پخت بیسکویت، شیرینی بپزد و این به‌سبب نبود دستور پخت خواهد بود. این مثال او نیز کمیت‌زده است، گذشته از آن، کیفیات در فلسفه و فکر قدیم، اکنون همه به کمیات قابل تحویلند و دیگر چنان نیست که سیاهی و سفیدی و حرارت و برودت و شیرینی و شوروی قابل قسمت یا قابل مساوات و لاساوات نباشند، مگر آنکه در تعریف کم و کیف، مبنایی تازه در کار آوریم. اما این سخن او که بدون درنظر گفتن نسبت‌ها و روابط در اموری مانند تحقق عدالت، ممکن است چیزی برخلاف عدالت به‌عنوان نتیجه بروز یابد، صحیح است. این یک قاعده کلی است که ممکن است از اهداف یکسان، نتایج متفاوت و از اهداف متفاوت، نتایج یکسان به‌دست آید. (همان: ۴۰و ۳۹) اگرچه در ادامه این سخن درست، باز هم حل مساله در علوم انسانی را به معادله (۱) فروکاسته و کمی‌مداری می‌سازد. (همان) این درحالی است که تفسیر جهان به‌خودی خود- آنچنان که امثال لوفور گفته‌اند- می‌تواند به تغییر جهان منتج شود. حسینی از دیوید فورد در مقاله «علوم انسانی و چالش‌های اجتماعی» مضموناً نقل می‌آورد که وی «بعدپیش‌بینی قطعی حوادث، جبری شدن تحت نظارت سیستم‌های متعین و... را به‌عنوان عمده ضعف‌های علوم انسانی برمی‌شمرد.» (همان: ۲۳و ۲۲) به‌نظر می‌رسد نویسنده قضیه را بسیار ساده کرده است. از مصادیق این اقدام او، جایی است که می‌پرسد: «چرا آمریکا... درعین برخورداری از بیشترین تعداد وکلای بیشترین آمار زندانیان جهان را دارد؟» (همان: ۲۳) نیز جایی که می‌گوید: «چرا با وجود پشتیبانی علوم انسانی از نظامات اجتماعی و برنامه‌های مدیریتی در غرب، آمار بماران روانی دائماً روبه افزایش است؟» (همان: ۲۴) حسینی با نقل قول از برخی صاحب‌نظران غربی، پیش‌بینی‌ناپذیری رفتار انسان را ریشه این مشکل می‌داند. (همان: ۲۵و ۲۴) اما آیا این نحو از علت‌یابی، قابل دفاع است؟

جمع‌بندی

می‌توان گفت حسینی هاشمی اگرچه در پی محاسبه‌پذیر ساختن رفتار انسان است اما همزمان بر اختیار او تأکید دارد. فراتر از این، ضرورت محاسبه رفتار انسان و پیش‌بینی از نگاه او، ذیل ریاضیات اختیار، تواناسته جامعه عمل بپوشد و بعدی به‌نظر می‌رسد روزی بشر قادر به این کار باشد و بعیدتر آن که بشر بتواند همزمان با تحقق محاسبه‌پذیری رفتارش، آزادی‌اش را حفظ کند. حتی انسان‌های غیرآزاد و کسانی که از بردگی لذت می‌برند هم بی‌نیص از اختیار نیستند، چرا که انسان به‌نجوی جبری، مختار است. به تعبیر ملاصدرا «فالمختار به مطبوعه قیبه، اضطرار به له.» اما اختیار امری مشکک و متدرج است که حتی اگر نخواهیم از جنبه‌های ایتولوژیک آن سخن بگوییم، قابل ساده‌سازی به فرمول‌های ریاضیاتی نیست. شرط انصاف یا آذوری اذعان حسینی به شکست پروژه‌های محاسبه‌پذیری رفتار انسان تا این زمان است.

پروژه حسینی، ضمن آنکه حائز تازگی فراتر از دغدغه‌های اسلامی و ایرانی است، درعین حال می‌تواند به بحث‌های عمیق‌تر و تازه‌تری در معرکه علوم انسانی بومی و اسلامی بینجامد.

پی‌نوشت،

۱- معادله نسبیت و روابط معین میان مجموعه‌ای از عوامل مؤثر در یک موضوع، و معادله‌سازی عبارت است از تعیین نسبیت و روابط. تعیین نسبیت به این معنا که معین شود هر عاملی چه ضریبی دارد و معین کردن روابط یعنی عوامل با نسبیت‌ها چه رابطه‌ای دارند (حسینی، ۴۴). نظر به معادلات به علم سیاست هم راه یافته است. مثال آن فرمولی است که دیوید کلیشر برای تاراضی و تغییر ارائه می‌دهد، C<=ABD، C X به‌معنای تغییر، A به‌معنای وضعیت نارضایتی، B از روی وضع پاک، D کام‌های علمی برای این آرزو با هدف و X هزینه تغییر است. بر مبنای این معادله، اگر ضرب سه عامل اول در هم بزرگ‌تر از هزینه تغییر باشد، تغییر صورت می‌گیرد. (همان، ۴۲)